

در دفاع  
از سوسیالیسم

جلد ۹

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## در دفاع از سوسیالیسم

- پت دوین
- جیمز پتراس
- پری اندرسن
- آلن وود
- مایکل آلبرت
- دومینیک لوسوردو

در دفاع از سوسیالیسم (جلد ۹)

- پت دوین، مایکل آلبرت، جمیز پتراس، پری اندرسن، آلن وود،

دومینیک لوسوردو

- برگردان: ح. ساعی، ب. پاکزاد، م. قاسمی، ب. کیوان

- طرح روی جلد: کریم

- انتشارات بیدار

- چاپ و صحافی فوسه کپی

Iranischer Kulturverein (Bidar)

Bei IranischBibliothek

Amjudenkirchhof 11C

D-30167Hanoover

Tel.0511-714544

آدرس:

Iranischer Kulturverein (Bidar)

Stadsparkasse Hanoover

Kt-Nr:172073

BLZ:25050180

## فهرست

۵	مایکل آلبرت	اقتصاد مشارکتی یک الترناتیو اقتصادی
۱۵	پات دوین و فکرت آدمن	نوسازی سوسیالیستی
۳۱	پری آندرسون	چه بدیلی برای سرمایه‌داری؟
۴۱	جیمز پتراس	فرهنگ و ارزش‌های سوسیالیستی
۴۹	آلن وود	مارکس منتقد برابری‌گرایی است
۸۵	دومنیکو لوسوردو	برابری و مسئله‌های آن
۱۰۳	کریس هارمن	زندگی پس از سرمایه‌داری

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## اقتصاد مشارکتی یک آلترناتیو اقتصادی

مایکل آلبرت

ترجمه: مهرا ن قاسمی

بگذارید موضع را در همین ابتدا روشن کنم، من هم مانند تمامی شما از کاپیتالیسم نفرت دارم. من اقتصادی را که در آن بیل گیتس، ثروتی معادل مجموع ثروت شهروندان نروژ داشته باشد را بر نمی‌تابم. من نمی‌خواهم مردمان آوارهای را ببینم که در زیر پل‌ها زندگی می‌کنند و شرکت‌ها و موسسات تجاری را که املاک وسیع در اختیار دارند. من از مسابقه کثیفی که در آن اغلب مردم بازنده هستند و برندگان، موش‌های صحرایی چاقی هستند که هیچ منفعتی برای دیگران ندارند،

متنفرم. من از دیکتاتوری شرکت‌های چندملیتی که شرافت، قدرت تاثیرگذاری و حتی غذا و امکان حیات کارگران را به یغما می‌برند، خسته شده‌ام. من نه به اقتصاد بازار علاقه‌ای دارم و نه در پی اقتصاد متمرکز هستم. من از تداوم برده‌داری، هر چند به شکل و گونه‌ای جدید، از اختلاف طبقاتی و حکمرانی گروهی خسته شده‌ام. من خواهان اقتصادی که در آن افرادی چون بوش و رامسفلد تولید می‌شوند، نیستم. افرادی که با قدرت بی پایان خود تصور می‌کنند که اگر شما افغان باشید، می‌توانند روانه سطل زباله‌تان کنند. یا حتی اگر عراقی باشید، فلسطینی یا کره‌ای، ونزوئلایی یا آرژانتینی یا برزیلی، از هر طبقه و گروه و ملیتی به جز خانواده بوش و رامسفلد که باشید، آن‌ها می‌توانند شما را به سطل زباله بیندازند. من از این وضعیت متنفرم. از نگاه من آنچه که باید روانه سطل زباله شود «کاپیتالیسم» است. ما و میلیون‌ها تن دیگر هستیم که باید کاپیتالیسم را از تاریخ بشری حذف کنیم. اما اگر قرار باشد کاپیتالیسم را حذف کنیم، چه مدلی را باید جایگزین آن کنیم؟ اگر به این باور رسیده‌ایم که «دنیایی بهتر» ممکن است، ویژگی‌های این دنیای بهتر چیست؟

ما خواهان جهانی هستیم که در آن در حالی که گروهی خاویار خورده و در هواپیماهای شخصی خود مسافرت می‌کنند، دیگران در زیر پل زندگی نکرده و برای زنده ماندن در سطل‌های زباله در جست و جوی غذا نباشند. ما خواهان توزیع مناسب و همسان منابع و فرصت‌ها هستیم. خاندان‌های قدرتمند و صاحبان صنایع عظیم که با نابودسازی و به بازی گرفتن سرنوشت انسان‌ها ثروتمندتر می‌شوند، مدیران و متفکرانی که حتی زمان دستشویی رفتن کارگران را هم تعیین می‌کنند و عملاً زندگی ۸۰ درصد جمعیت جهان - طبقه کارگر - را تحت کنترل دارند، در این «جهان بهتر» جایی نخواهند داشت. ما به جای کاپیتالیسمی که تنها به حفظ و توسعه طبقه ثروتمند و حاکم منتهی شده و دیگران را از دسترسی به منابع و فرصت‌ها باز می‌دارد،



پت دوین، دیوید کوتز، دیوید لایمن ...

خواهان ایجاد الگویی نوین هستیم، الگویی مبتنی بر توسعه عمومی، عدالت اجتماعی و رفاه مردم.

## یک آلترناتیو اقتصادی

«اقتصاد مشارکتی» یک آلترناتیو اقتصادی برای کاپیتالیسم است، نه تنها برای کاپیتالیسم بلکه حتی جایگزینی برای آنچه که در چین، روسیه و سایر کشورهای جهان به گونه‌ای فرصت‌طلبانه، سوسیالیسم خوانده شده است. «اقتصاد مشارکتی» پاسخی است به ادعای مشهور اما نامعقول «مارگارت تاچر» مبنی بر این که «هیچ آلترناتیوی وجود ندارد». تاچر می‌خواست که ما، همه ما باور کنیم که رنج بردن از فقر همان میزان گریزناپذیر است که گریز از جاذبه زمین. فقر برای ما باید تبدیل به واقعیتی غیرقابل تغییر می‌شد، اما تنها یک دروغ بود، یک دروغ واضح. «اقتصاد مشارکتی» یا اقتصاد جایگزین، بر مبنای چهار ارزش کلیدی شکل گرفته است و نهادهای تعریف شده‌ای نیز برای تحقق این چهار ارزش شکل خواهند گرفت.

## اقتصادی مبتنی بر همبستگی

ارزش نخست، «همبستگی» است. اقتصادها بر نحوه تعامل مردم با یکدیگر تاثیر گذارند. کاپیتالیسم، سیستمی مبتنی بر اصل «مجموع صفر» است، در این سیستم پیش‌روی یک تن به معنای عقب نشینی دیگری است. در این سیستم برای پیش رفتن نباید توجهی به درد و رنج آن‌ها که عقب مانده‌اند، داشت. صریح‌تر بگوییم، باید بر آن‌ها گام گذاشته و بیش از پیش آن‌ها را در اعماق فقر فرو برد. جمله مشهوری است مبنی بر اینکه «انسان‌های خوب، آخر از همه به خط پایان می‌رسند»، من معتقدم که در کاپیتالیسم، «آشغال‌ها» به سطح آمده و پیش‌رفت می‌کنند. برای اثبات

این موضوع نگاهی به رهبران آمریکا، بیندازید. «اقتصاد مشارکتی» در نقطه مقابل، اساساً باعث شکل‌گیری اقتصادی مبتنی بر «همبستگی» می‌شود. نهادهای تولید، مصرف و تخصیص منابع در این اقتصاد نه تنها باعث برهم خوردن رابطه میان افراد نشده بلکه ضدا اجتماعی‌ترین افراد را نیز به سمت و سوی سوق می‌دهد که برای دیگران منفعت آور باشند. هر نوع پیشرفت در اقتصاد مشارکتی مبتنی بر همبستگی است. همبستگی به عنوان نخستین ارزش در اقتصاد مشارکتی دارای جایگاه ویژه‌ای است. تنها شاید یک شخص روانی ممکن است به این نتیجه برسد که اقتصاد در صورتی که خصومت و ضدیت با اجتماع را برانگیزد، می‌تواند کارکرد بهتری داشته باشد. هر انسان عاقلی قطعاً با این موضوع که اگر اقتصاد باعث همبستگی جامعه شود، کارکردی مفیدتر خواهد داشت، موافقت خواهد کرد. بدین ترتیب جایگاه نخستین ارزش از ارزش‌های چهارگانه اقتصاد مشارکتی مشخص می‌شود، همبستگی.

### تکثر، ارزش دوم اقتصاد مشارکتی

دومین ارزشی که در یک اقتصاد خوب و مناسب به دنبال آن هستیم «تکثر» است. اقتصادها بر دامنه‌های گزینیهایی که افراد در زمینه شغل و یا مصرف دارند تاثیرگذار هستند. بازارهای کاپیتالست، گزینه‌ها را همگن ساخته و گاه تبدیل به یک گزینه واحد می‌سازند. در این بازار هر چند فرصت‌ها افزایش می‌یابند اما در عمل اغلب راه‌های حصول به رضایت و پیشرفت را با جایگزین کردن هر آنچه که انسانی است و به ابعاد انسانی مرتبط می‌شود با آنچه که تجاری و سودزا و به طور خاص منطبق با منافع ثروت و یا قدرت است، مسدود می‌کنند. «اقتصاد مشارکتی» اقتصادی متکثر است. نهادهای این اقتصاد نه تنها دامنه انتخاب را کاهش نمی‌دهند بلکه خود بر یافتن راه‌ها و روش‌های متعددی برای حل مشکلات تاکید می‌کنند. اقتصاد مشارکتی این امر

را با به رسمیت شناختن اصلی بدیهی و ساده انجام می‌دهد، اصلی مبتنی بر اینکه ما انسان‌ها موجوداتی با توانایی‌های محدود هستیم که می‌توانیم از آنچه که دیگران انجام می‌دهند - و ما خود توان یا زمان انجام آن را نداریم - منتفع گردیم. از سوی دیگر ما نباید تمامی امید و توان خود را تنها در مسیر پیش‌رفت به کار گیریم به نحوی که با به بن‌بست رسیدن آن ما هم متضرر شویم. در نظر گرفتن گزینه‌ها و راه‌های متعدد می‌تواند تضمین‌کننده عدم شکست ما باشد. این ارزش هم جای مناقشه ندارد. تصور نمی‌کنم بتوان کسی را یافت که بر این باور باشد که اقتصاد با کاهش گزینه‌های موجود برای انتخاب، کارکردی بهتر خواهد یافت. بلکه برعکس، همه موافق هستند که اگر اقتصاد ایجادگر و محافظ تکثر باشد به موفقیت بیش‌تری دست خواهد یافت. بدین ترتیب دومین ارزش مورد نظر ما هم مشخص شد؛ تکثر.

### برابری، ارزش سوم

سومین ارزشی که ما انتظار داریم در یک اقتصاد خوب محقق شود «برابری» است. اقتصادها بر نحوه توزیع «خروجی‌ها» در میان فعالان تاثیرگذار هستند. این اقتصادها هستند که بودجه یا سهمی را که از تولید اجتماعی به ما اختصاص می‌یابد، تعیین می‌کنند. کاپیتالیسم به صورت فزاینده‌ای به دارایی و قدرت خرید توجه نشان می‌دهد. از نگاه این سیستم اقتصادی تنها افراد صاحب دارایی و یا قدرت خرید، لایق سود بردن هستند. با چنین نگاهی افراد صاحب دارایی یا قدرت خریدی که براساس انحصار دانش یا مهارت، ابزار تولید بهتر، مزایای سازمانی و یا استعدادهای ذاتی امکان خواهند یافت به هر آنچه می‌خواهند دست یابند. کاپیتالیسم در این زمینه یادآور همان اخلاقیاتی است که توسط آل کاپون پایه‌گذاری شده و دانشکده اقتصاد هاروارد آن را گسترش می‌دهد. اما اقتصاد مشارکتی، اقتصادی «برابرها» است. در این اقتصاد

## در دفاع از سوسیالیسم

نهادهای تولید، مصرف و تخصیص منابع به نابودی و یا ممانعت از حصول به برابری نپرداخته بلکه آن را تسریع می‌کنند. اکنون این مسئله مطرح می‌شود که برابری چیست و منظور ما از به کارگیری این لفظ چیست؟

اقتصاد مشارکتی فی نفسه پاداش‌دهی و امتیازدهی به مالکیت مخالف است، هم چنان که با امتیازدهی به قدرت هم مخالف است. اما در مورد تولید چه؟ آیا باید سهم افراد از تولید جمعی به همان میزانی باشد که در تولید آن نقش دارند؟ به نظر مناسب می‌رسد اما آیا واقعاً این گونه است؟

فرض کنید افراد در کار مشابهی برای مدت زمان مشابهی با شدت مشابهی فعالیت داشته باشند. چرا باید شخصی که دارای ابزار بهتری است در مقایسه با فردی که دارای ابزار نامناسبی است درآمد بیشتری داشته باشد؟ چرا باید شخصی که به هر نحوی در تولید کالاهایی با ارزش افزوده بالاتر به کار گماشته شده است، درآمد بیشتری از شخصی داشته باشد که کالایی با ارزش کم‌تر تولید می‌کند. کالایی که به رغم ارزش افزوده پایین‌تر بسیار مورد نیاز جامعه است؟ چرا افرادی که در قرعه‌کشی خصوصیات ژنتیک خوش‌شانس‌تر بوده و ژن‌های بهتری را به چنگ آورده و اکنون دارای قدرت بیشتر، واکنش سریع‌تر یا استعداد موسیقی... هستند باید در مقایسه با افراد کم‌شانس‌تری که چیز چندانی از این قرعه‌کشی به دست نیاورده‌اند، در شرایطی که هر دو طرف با شدت یک‌سان کار می‌کنند، درآمد بیشتری داشته باشند؟

در اقتصاد مشارکتی، مبنای پاداش و امتیازدهی تلاش و ایثار فرد است. اگر دو شخص به مزرعه رفته و مشغول جمع‌آوری محصول شدند در حالی که یکی از این افراد قوی‌تر بوده یا ابزار بهتری در دست دارد، و هر دو نفر با شدت یک‌سان و برای مدت زمانی مشابه در زیر نور آفتاب مشغول به کار باشند، بدیهی است که شخص قوی‌تر دارای ابزار مناسب‌تر محصول بیشتری برداشت خواهد کرد. اما در اقتصاد

مشارکتی هر دو نفر به دلیل تلاش و ایثار یک‌سان خود، پاداشی یک‌سان دریافت خواهند کرد. فرض کنید یک آهنگ‌ساز بزرگ یک شاهکار موسیقایی ساخته و یک آهنگ‌ساز خوب هم یک قطعه ارزشمند. در اقتصاد مشارکتی در صورتی که هر دو نفر مدت زمانی مشابه و با شرایط یک‌سان کار کرده باشند هر چند حاصل تلاش‌های آنان متفاوت است اما پاداشی یک‌سان خواهند گرفت. در این اقتصاد اگر سخت‌تر کار کنید، طولانی‌تر کار کنید، در شرایط نامساعدتری کار کرده و یا کار خطرناک‌تر و دشوارتری را بر عهده داشته باشید، پاداش بیش‌تری خواهید گرفت. در اقتصاد مشارکتی داشتن ابزار بهتر یا تولید کالایی که به هر نحوی دارای ارزش افزوده بالاتری شده، یا دارا بودن استعداد خلاقه، مبنای پاداش‌دهی نیست. این به معنای بی‌توجهی به توانایی‌ها و یا مهارت افراد نیست. افراد به دلیل تلاش و ایثار خود برای کسب این مهارت‌ها و توانایی‌ها پاداش خواهند گرفت، اما این به معنای پاداش‌دهی براساس «حاصل کار» یا «خروجی» نیست. پاداش‌دهی صرف به تلاش و ایثاری که افراد در کار خود صرف می‌کنند، موضوعی بحث‌برانگیز است. برخی از آنتی‌کاپیتالیست‌ها تصور می‌کنند که افراد باید نسبت به ماحصل کار خود پاداش بگیرند. بدین ترتیب یک ورزش‌کار باید ثروت عظیمی یافته و یا یک دکتر که شرایط کاری چندان دشواری را تجربه نمی‌کند بسیار بیش‌تر از یک کارگر سخت‌کوش یا حتی یک آشپز درآمد داشته باشد. اقتصاد مشارکتی این «نرم» را رد می‌کند. در حقیقت در اقتصاد مشارکتی شخصی که دارای شغل راحت، مطلوب با امکانات کامل و... است در مقایسه با شخصی که دارای شغلی سخت و دشوار اما شاید با ارزش افزوده کم‌تر اما هم‌زمان مورد نیاز جامعه است، باید درآمد کم‌تری داشته باشد. بدین ترتیب سومین ارزش ما نیز به رغم بحث‌برانگیز بودن تعیین شد. ما اقتصادی می‌خواهیم که به تلاش و ایثار پاداش دهد و هنگامی که افراد امکان کار کردن را از دست داده‌اند از درآمد کامل و کافی برخوردار باشند. دستیابی به

## در دفاع از سوسیالیسم

این ارزش قطعاً با عواقب سخت و دشواری همراه است. مسیر سختی باید پیموده شود، اما اگر بتوانیم به این نوع از «برابری» دست یابیم قطعاً طی کردن این مسیر دشوار چندان نمی‌تواند هولناک تعبیر شود.

## اقتصاد خودمدیریت

چهارمین و آخرین ارزشی که اقتصاد مشارکتی برای تحقق آن تلاش می‌کند «خودمدیریت» است. اقتصادها بر میزان نقش فعالان در فرآیند تصمیم‌گیری در مورد تولید، مصرف و تخصیص منابع مالی تاثیرگذار هستند. در کاپیتالیسم، صاحبان سرمایه یا همان کاپیتالیست‌ها دارای نقش عظیمی هستند. مدیران و کارمندان سطح بالا که عموماً جایگاه‌های کلیدی را اشغال کرده‌اند، نقش بسیاری در اتخاذ تصمیم نهایی دارند. در این میان غالب افراد دارای هیچ نقشی نیستند. در عمل افرادی که بخش عمده کارهای دشوار و طاقت‌فرسا را بر عهده دارند، حتی در مورد ماهیت تصمیمات اتخاذ شده هم آگاهی ندارند چه برسد به این که قدرت تاثیرگذاری بر آنها را دارا باشند. در درون مجموعه‌های تحت مدیریت کاپیتالیست‌ها، استبدادی بسیار شدید از مجموعه‌های تحت دیکتاتوری به چشم می‌خورد. استالین شاید هرگز حتی در رویاهای خود نیز تصور نمی‌کرد که مردم این کشور برای رفتن به دست‌شویی موظف به کسب اجازه او باشند، اقدامی که امروز برای بسیاری از کارگران و کارمندان در محیط کار روی می‌دهد. اقتصاد مشارکتی، اما در نقطه مقابل اقتصاد دموکراتیک است. مردم کنترل زندگی خود را به دست گرفته و هر شخصی در تعیین تصمیمات نقشی بر عهده دارد، نقشی که حقوق دیگران را کم‌رنگ نمی‌کند. افراد در مورد تصمیمات به همان اندازه‌ای قدرت تاثیرگذاری دارند که این تصمیمات بر شرایط کار یا زندگی آنها تاثیر گذار باشد، این در حقیقت تعریفی دیگر از «خودمدیریت» است.

کارگری را در یک گروه بزرگ در نظر بگیرید. او می‌خواهد تصویری از دختر یا پسر خود را در کنار محل کارش داشته باشد. چه کسی باید در این زمینه تصمیم‌گیری کند؟ آیا مالک کارخانه باید تصمیم بگیرد؟ یک مدیر؟ یا تمام کارگران؟ بدیهی است که تمام این موارد بی‌معنا است. کارگری که می‌خواهد عکس دختر خود را بر روی محل کارش قرار دهد، خود تنها کسی است که با اختیار تام باید تصمیم‌گیری کند. او در این موقعیت خاص، اصطلاحاً باید به نوعی «دیکتاتور» مانند رفتار نمی‌کند. حالا تصور کنید که همان کارگر می‌خواهد رادیویی را به روی میز کار خود قرار داده و صدای آن را هم بلند کرده و به موسیقی «راک اندرول» یا «هوی متال» گوش دهد. اکنون چه کسی باید تصمیم بگیرد؟ همه می‌دانیم که تمامی افرادی که صدای این رادیو را می‌شنوند باید در این مورد تصمیم بگیرند. در این میان افرادی که پیش‌تر توسط صدای این رادیو آزار دیده \_ یا شاید هم از آن منتفع می‌شوند \_ باید نقش بیش‌تری در تصمیم‌گیری داشته باشند. برای درک صحیح بودن این روند تصمیم‌گیری نیازی نیست که دکترای فلسفه داشته یا استاد دانشگاه باشید. نیازی هم به عبارات پیچیده و سنگین نیست، موضوع بسیار ساده است. ما نمی‌خواهیم یک نفر با یک حق رای، تعیین بخش عمده‌ای از تصمیمات تأثیرگذار بر زندگی ما را بر عهده داشته باشد. ما در اقتصاد مشارکتی به دنبال «خودمختاری»، «اجماع»، «رای‌گیری» یا هر روش تثبیت شده دیگری نیستیم. در حالی که هر یک از این روش‌ها می‌توانند در مواردی موثر واقع شوند، در مواردی دیگر کارکردی به شدت نامناسب و شاید ویران‌گر بر جای خواهند گذاشت. آنچه که به دنبال شکل‌دهی به آن هستیم، سیستمی از تصمیم‌گیری است که در تمامی مراحل آن هر فعالی بر اساس میزان تأثیرپذیری از آن تصمیم، حق دخالت و مشارکت داشته باشد. بدین ترتیب چهارمین

ارزشی که در اقتصاد مشارکتی به دنبال احقاق آن هستیم نیز آشکار می‌شود، خودمدیریت.

### کارآمدی، ارزشی عام‌تر

با بررسی این چهار ارزش، نوبت به بازگویی ارزشی عام‌تر می‌رسد. در اقتصاد مشارکتی ما می‌خواهیم «کارآمد» باشیم. «کارآمدی» شاید در شما هم \_ همانند من \_ احساس نه چندان مساعدی را برانگیزد، در حالی که نباید چنین باشد. کارآمدی می‌تواند به معنای تحقق آرزوهای ما و عدم ازدست دادن موارد با ارزشی باشد که به آن‌ها نیاز داریم. بدیهی است که در شرایطی که نقطه مقابل کارآمدی، به هدر دادن مواد ارزشمند و یا نرسیدن به اهداف و آرزوها است، نمی‌توان با «کارآمدی» مخالف بود. اما احساسی که از آن صحبت کردم، چرا چنین احساسی با شنیدن این عبارت در ما ایجاد می‌شود؟

دلیل ساده است. در کاپیتالیسم، «کارایی» یا «کارآمدی» به معنای تلاش برای رساندن صاحب سرمایه یا صنعت به حداکثر سود، بدون هدر دادن منابع مورد استفاده است. کاپیتالیست‌ها اصولاً اهمیتی به مرگ انسان‌ها در اثر بیماری‌های تنفسی یا حتی تهدید انسان‌ها با تفنگ و گرسنگی نمی‌دهند، حداقل تا زمانی که منافع‌شان تامین باشد، هیچ چیز دیگری اهمیت ندارد. کاپیتالیست‌ها به شرایط نامساعد محل کار کارگران خود اهمیتی نمی‌دهند. آن‌ها حتی به نابودسازی منابعی که مورد استفاده‌شان قرار نمی‌گیرد \_ هر چند ممکن است برای دیگران حیاتی باشند \_ اهمیتی نمی‌دهند. در کاپیتالیسم «کارایی» یا «کارآمدی» هیچ منفعتی را متوجه کارگران نمی‌کند و تنها به تامین منافع کارفرمایان منتهی می‌شود. بدیهی است که ما هیچ یک نباید احساس چندان خوشایندی در قبال این واژه داشته باشیم. اما در



نت دوین، دیوید کوتز، دیوید لایمن ...

اقتصاد مشارکتی، کارآمدی به معنای تولید، مصرف و تخصیص منابع به نحوی است که با نیازها سازگار بوده و بتواند در عین حال به بسط و گسترش تکرر، همبستگی، برابری و خودمدیریتی بینجامد. بدین ترتیب اقتصاد مشارکتی با تعریفی که از «کارآمدی» ارائه شد و نه آن تعریفی که مدنظر کاپیتالیزم است، اقتصادی کاملاً «کارآمد» است.

www.KetabFarsi.com

## نوسازی سوسیالیستی:

### درس‌هایی از بحث «محاسبه»

پات دوین و فکرت آدمن

بحران اعتمادی که امروزه گریبان‌گیر سوسیالیست‌ها است علل گوناگونی دارد. جدی‌ترین دلیل بلاواسطه بحران، شکست تاریخی مدل شوروی و به همراه آن تجزیه کشورهای تحت حوزه نفوذ شوروی یکی پس از دیگری و تلاش‌های شتابان برگزیدگان حاکم در این کشورها برای بازیافت یا آفرینش شکلی از سرمایه‌داری است. در کوتاه مدت، این تجربه تمام سوسیالیست‌ها حتی کسانی که مدت‌ها به نام خود سوسیالیسم از مدل شوروی انتقاد کرده بودند را در موضع تدافعی قرار داده است. می‌توان انتظار داشت که با گذشت زمان و نمایان شدن واقعیات سرمایه‌داری جهانی «واقعاً موجود» این حالت سپری گردد. در حقیقت حذف مدل شوروی به عنوان سوسیالیسم «واقعاً موجود» از صحنه تاریخ، فضا را برای ظهور انواع جایگزین غیرستم‌گرانه از سوسیالیسم آماده نموده است. بدیل‌هایی که با ارزش‌های آزادی انسانی و رهایی که به طور تاریخی با هدف سوسیالیستی در پیوند قرار دارند، بیش‌تر هم‌خوانی داشته باشد.

با این حال بحران اعتماد نسبت به امکان سوسیالیسم، تنها به سبب تجربه شوروی و فقدان یک نمونه از سوسیالیسم در عمل نیست. این بحران در عین حال ناشی از

فقدان یک مدل تئوریک قانع کننده از چگونگی سازمان دهی یک جامعه سوسیالیستی و به ویژه یک اقتصاد سوسیالیستی است که در درازمدت به طور جدی تری مطرح است. نظرات مهم نسبت به نیازمندی های چنین مدلی می تواند از بررسی در باره بحث محاسبه اقتصادی که از دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ انجام گرفت و در دهه ۱۹۸۰ بازنگری شد، به دست آید. از آن هنگام بحث بر سر این بود که آیا محاسبه اقتصادی منطقی سرمایه داری؛ تحت سوسیالیسم - مالکیت دولتی وسایل تولید - امکان پذیر است؟ پیش کسوتان اصلی این بحث در یک سو اقتصاددانان مکتب اطریش بودند، که این امکان را مردود می شمردند، و در سوی دیگر اقتصاددانان سوسیالیست قرار داشتند و برجسته تر از همه اسکار لانگه که آن را تأیید می کردند.

تا همین اواخر بحث محاسبه اساساً به عنوان بخشی از تاریخ تفکر اقتصادی به شمار می آمد که ارتباط اندکی با مسائل ساخت یک اقتصاد سوسیالیستی به طور اخص داشت. با این حال در دهه ۱۹۸۰ شرایط شروع به تغییر کرد. از یک طرف آگاهی رشدیابنده از مشکلات سیستماتیک مدل شوروی، به علاقه دوباره به سوسیالیسم و ظهور مکتب مدرن سوسیالیسم بازار انجامید، که در مدل لانگه ریشه داشت. اکنون این موضوع به الگوی غالب بدل شده است و کار بر روی اقتصادهای سوسیالیستی در درون آن جریان دارد. (۱) از طرف دیگر یک مکتب نئو اطریشی مدرن، روایت استاندارد از بحث محاسبه را زیر سؤال برد. این مکتب استدلال می کند که روایت استاندارد بر یک بدفهمی از چالش اطریشی اولیه (۲) بنا شده است و این که یک درک صحیح از موضع اطریشی نهایتاً هرگونه امکان یک سیستم اقتصادی کارآمد که بر مالکیت خصوصی و بازار استوار نباشد و - صد البته سوسیالیسم بازار مدرن - (۳) را مردود می شمارد.

این مقاله در پی استخراج درس هایی از بحث محاسبه، چه از مباحثات اولیه و چه از حیات دوباره اخیر آن، با هدف نوسازی سوسیالیسم است. بخش نخست بر آن است که کلیه مباحثات پیش کسوتان اصلی در بحث اولیه مسئله دارند، چرا که اساساً در یک چهارچوب نئوکلاسیک ایستا قرار دارند. این موضوع با یک بررسی از کار موریس داب پرورده می شود. نقش عمدتاً نادیده انگاشته شده او در بحث، این بود که برای نخستین بار محدودیت های این چهارچوب را نشان داد. در کنار آن، تحلیلی هم از

مباحث مکتب نئو اطریشی انجام می‌گیرد، که رویکردش به موضوع بسیار متفاوت است. ما بر آنیم که داب سهم مهمی در تعیین محدودیت‌های مدل تمرکززا و تقدیس شده لانگه داشت. لانگه نتوانست به عدم قطعیت غیرقابل اجتنابی که با تصمیم‌گیری جدا از هم همراه است، پی برد، به ویژه در رابطه با سرمایه‌گذاری، یعنی جنبه‌ای که داب از مباحثاتش در دفاع از برنامه‌ریزی متمرکز بر آن تأکید می‌ورزید.

از طرف دیگر نگرش اصلی نئو اطریشی‌ها قرار دارد که برای دانش نانوشته اهمیت قائل می‌شوند. این مساله در موضع اطریشی اولیه هم به طور ضمنی وجود داشت. دومین بخش مقاله، کل موضع‌گیری‌های داب و نئو اطریشی‌ها را ارزیابی می‌کند. ما می‌گوییم که دفاع نئو اطریشی‌ها از سرمایه‌داری به عنوان تنها راه کارآمد بسیج دانش نانوشته نمی‌تواند به‌طور رضایت‌بخشی با بینش‌های داب در ارتباط با ناکارآمدی تصمیم‌گیری جدا از هم مواجه شود. با این وجود تحلیل داب اهمیت دانش نانوشته را به رسمیت نمی‌شناسد، و بنابراین دفاع او از برنامه‌ریزی متمرکز با این روش قانع‌کننده نیست. مقاله با این بحث خاتمه می‌یابد که یک فرآیند برنامه‌ریزی مشارکتی، هم بسیج اجتماعی دانش نانوشته و هم هماهنگی از پیش - تصمیمات اصلی مربوط به هم را ممکن می‌سازد - در حقیقت تصمیماتی که هر یک شرط ضروری برای دیگری است.

## بخش اول:

### دو شکست تحلیلی در مباحثه "نئوکلاسیک" تاریخی

اگرچه چالش امکان محاسبه اقتصادی منطقی تحت لوای سوسیالیسم در ابتدا از "دو اطریشی برجسته" میزس و هایک، سرچشمه گرفت. اما در وهله نخست توسط اقتصاددانان سوسیالیست که در چهارچوب نئوکلاسیک عمل می‌کردند، برگرفته شده است. این سوسیالیست‌های نئوکلاسیک چالش مذکور را در غیاب بازارهای واقعی وسایل تولید، به عنوان نفی امکان رسیدن به تعادل ایستای بهینه پارتو<sup>۱</sup> تعبیر نمودند.

<sup>۱</sup> بهینه پارتو نوعی توزیع منابع اقتصادی است که پارتو اقتصاددان ایتالیایی وضع کرده و به موجب آن تغییر در تخصیص منابع برای بهبود وضع یک عامل اقتصادی بدون بدتر شدن وضع عامل دیگر امکان‌پذیر نیست. فرهنگ علوم اقتصادی -

بنابراین آن‌ها در پی آن بودند که نشان دهند که چگونه می‌توان بدون وجود چنین بازارهایی به تعادل دست یافت. روایت استاندارد مباحثه، این تعبیر نئوکلاسیک از موضوع مورد بحث را می‌پذیرد و نتیجه می‌گیرد که سوسیالیست‌ها در نشان دادن این‌که محاسبه اقتصادی منطقی در یک اقتصاد مبتنی بر مالکیت دولتی بر وسایل تولید امکان پذیر است، موفق بودند. (۴)

چالش اولیه میزس به سمت یک مدل بدون پول سوسیالیسم جهت‌گیری کرده بود که در آن اختصاص همه وسایل تولید به صورت متمرکز تصمیم‌گیری می‌شد. او استدلال می‌کرد که بدون قیمت برای وسایل تولید، راهی برای محاسبه هزینه‌ها موجود نیست و بنابراین راهی برای اختصاص منطقی منابع کمیاب مابین استفاده‌های متنوع وجود ندارد. (۵) این موضوعی بود که در مباحثه بعدی مطرح شد، ابتدا با راه‌حل‌های متمرکز و سپس نامتمرکز، که به عنوان پاسخ‌هایی به چالش میزس مطرح شدند. با این وجود، میزس هم استدلال می‌کرد که مسئله محاسبه اقتصادی نه در یک حالت ایستا، بلکه موضوعی است که تنها در شرایط تغییر و عدم قطعیت مطرح می‌گردد: «مسئله محاسبه اقتصادی، مسئله پویایی‌های اقتصادی است، نه مسئله ایستایی اقتصادی» (۶) این بحث است که عمده‌تاً در مباحثه تاریخی نادیده انگاشته شده و به وسیله نئوآطریشی‌های جدید به عنوان نقطه نظر مرکزی او در نظر گرفته می‌شود.

راه‌حل‌های متمرکز نسبت به مسئله محاسبه اقتصادی منطقی و اساساً تکامل تحلیل‌های والراس (Walras) بودند، که در آن‌ها یک تعادل عمومی از طریق اقدام یا میانجی یک دلال حراج تخیلی به دست می‌آید. معادلات هم‌زمان که زیربنای تحلیل والراسی را تشکیل می‌دهند، از نظر تئوریک می‌توانند بدون نیاز به یک فرآیند تعاملی، مستقیماً حل شوند، مشروط بر آنکه داده‌ها در مورد توابع تولیدی و تابع(های) فایده مربوطه معلوم باشند. این موضوع قبلاً و با استفاده از تکنیک‌های ریاضی پارتو به وسیله بارون نشان داده شده بود - پارتو نشان داد که "وزارت تولید" دقیقاً بر همان تعادل‌های حاشیه‌ای می‌رسد که یک اقتصاد کاملاً رقابتی می‌رسد. (۷)

هم پارتو و هم بارون بر این حقیقت پای فشردند که اگرچه از نظر تحلیلی حل کردن سیستم‌هایشان ممکن است، اما از نظر عملی به سبب مشکلات اطلاعاتی و

محاسباتی فائق نیامدنی، این کار امکان‌پذیر نیست. با این حال و علی‌رغم این موضوع روایت استاندارد از مباحثه، بحث عملی بر علیه سوسیالیسم را فراتر از همه به هایک نسبت می‌دهد. این موضوع حقیقتاً تعجب‌آور نیست، چرا که هایک نسبت به پیشینیانش اهمیت به مراتب بیش‌تری برای این بحث قائل شد که مسائل جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات فائق آمدنی نیستند. (۸) در واقع تاکید او بر مسائل عملی بود، که طرفداران نئوکلاسیک امکان محاسبه منطقی تحت لوای سوسیالیسم را به این نتیجه‌گیری رهنمون ساخت که موضع هایک، یک عقب‌نشینی است. ادعای میزس و مخالفت او در باره ناممکن بودن به لحاظ تئوریک قوی‌تر از ادعای ناممکن بودن به لحاظ عملی، محسوب می‌گردید.

سوسیالیست‌های نئوکلاسیک با استفاده از توسعه مدل‌های غیرمتمرکز شده که بر مبنای جمع‌آوری اطلاعات و محاسبه تقاضاهای رسیده به هیات برنامه‌ریزی مرکزی به طور مقتصدانه عملی می‌نمود، به ادعای ناممکن بودن به لحاظ عملی محاسبه منطقی تحت لوای سوسیالیسم، پاسخ دادند. بهترین و مشهورترین مدل متعلق به لانگه است که شاید نطفه سوسیالیسم بازار باشد. (۹) در برنامه کار ترجیحی لانگه، هیات برنامه‌ریزی مرکزی جای دلال حراج والراس را می‌گیرد. دست‌مزدها و قیمت‌های کالاهای مصرفی در بازار واقعی تعیین می‌شوند، اما قیمت وسایل تولید توسط هیات برنامه‌ریزی مرکزی اعلام می‌گردد. مدیران شرکت‌ها و بخش‌های دولتی، قیمت‌ها (بر مبنای بازار و اعلام شده توسط هیات برنامه‌ریزی مرکزی) را به عنوان پارامترهایی در نظر گرفته و از دو قاعده پیروی می‌کنند. کمینه کردن هزینه‌ها و تنظیم قیمت‌ها برابر با هزینه مرزی، شرکت‌ها به استخدام کار و فروش کالاهای مصرفی در بازارهای واقعی می‌پردازند و وسایل تولید را بین خودشان در بازارهای صوری (مصنوعی) خرید و فروش می‌کنند. هیات برنامه‌ریزی مرکزی و تغییرات در ذخیره وسایل تولید را تحت مراقبت قرار داده و قیمت‌ها را مطابق با آن تعدیل می‌کنند و این فرآیند هم‌آهنگی بعدی تا زمان رسیدن به یک مجموعه تعادلی از قیمت‌ها ادامه می‌یابد. ادعا می‌شود که بدین ترتیب، محاسبه اقتصادی منطقی را در نتیجه اختصاص بهینه منابع پارتو، تحت شرایط مالکیت دولتی وسایل تولید، امکان‌پذیر است، درست همان‌گونه که تحت شرایط مالکیت خصوصی ممکن بود. البته بسیاری جنبه‌های اضافی در مدل لانگه

وجود دارند، و مسائل بسیاری نیز در ارتباط با آنها، که در آن میان مسئله انگیزه مدیریت، و به تبع آن، نیاز به این که هیات برنامه‌ریزی مرکزی تبعیت شرکت‌ها از قانون را کنترل کند، که چندان دارای اهمیت نمی‌باشند. با این وجود روایت استاندارد از مباحثه این است که مدل لانگه و پالایش‌های بعدی، بحث را به نفع امکان محاسبه سوسیالیستی منطقی تثبیت نمود.

ما اکنون می‌دانیم که این تعبیر تنها می‌تواند در چهارچوب تعادل ایستای پارادایم نئوکلاسیک جای گیرد و این را مرهون مکتب نئواطریشی مدرن هستیم. در پارادایم نئوکلاسیک دو منبع قطعی نقص دانش نادیده انگاشته شده و اطلاعات داده شده فرض می‌شوند. به نظر می‌رسد که داب و اطریشی‌ها این تحلیل نئو کلاسیک را به چالش کشیده‌اند، اما نقش اصلی داب به طور عمده نادیده گرفته می‌شود و موضع اطریشی‌ها به قدر کافی روشن نشده تا اهمیت کامل آن درک گردد.

هنگام مقایسه سرمایه‌داری و سوسیالیسم می‌بینیم که «تباین ذاتی بین اقتصادی است که در آن تصمیمات گوناگونی که تولید را به قاعده در می‌آورند، هر یک در ناآگاهی از تمام دیگر تصمیمات اتخاذ می‌گردد و یا اقتصادی که در آن چنین تصمیماتی هماهنگ و یکپارچه شده‌اند» (۱۰) نقش اصلی او در بحث محاسبه اقتصادی، طرح این استدلال بود که لانگه و دیگر شرکت‌کنندگان اصلی در جبهه سوسیالیستی با محدود کردن تمرکز بر روی مسائل روابط جامعه از درک جوهر سوسیالیسم غافل مانده‌اند، و این که این مسئله آن‌ها را از درک این نکته که مسائل اقتصادی مرکزی در ارتباط با سوسیالیسم، اساساً مسائل تولید و چگونگی برخورد با مسائل پویا است، باز داشت. داب روش دنیاله‌روی از کار بازار رقابتی را رد کرد و در عوض به نفع برنامه‌ریزی استدلال نمود.

بحث‌های داب در باره امتیازات برنامه‌ریزی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد. اولاً هنگامی که تصمیم‌گیری‌ها جدا از هم هستند، آن گونه که ضرورتاً در مکانیسم بازار اتفاق می‌افتد، توقعاتی که این تصمیمات بر مبنای آن‌ها استوارند، بر زمینه از عدم قطعیت بنا می‌شوند. این عدم قطعیت در یک اقتصاد مبتنی بر واحدهای جدا از هم غیر قابل اجتناب است، اما می‌توان با برنامه‌ریزی بر آن غلبه کرد. در یک اقتصاد بازار، عدم تعادل را تنها بعد از وقوع می‌توان تصحیح کرد. این تصحیح تنها از طریق

مکانیسم‌های نوسان به دست می‌آید که خود با عدم قطعیت ذاتی در تولید برای بازاری که ضرورتاً هر تصمیم مستقلاً از آن نسبت به دیگر تصمیمات مربوطه، بخشاً "کور" است، مشروط گشته است. (۱۱) در مقابل برنامه‌ریزی اقتصادی شامل تلاش برای اتخاذ تصمیمات مربوط به هم به طریقی هماهنگ و قبل از اختصاص منابع می‌باشد. آن گونه که داب مطرح می‌کند، (۱۲) "امتیاز یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده فی نفسه شامل برطرف کردن عدم قطعیت‌های ذاتی در یک بازار با تصمیمات مجزا و مستقل است، در غیر این صورت هیچ برتری ندارد". (۱۳) در پاسخ به بحث لرنر مبنی بر این که با یک میزان پیش بینی، یک اقتصاد مبتنی بر واحدهای جدا از هم و یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده به منابع یکسان می‌رسند. (۱۴) داب پاسخ داد: "صحبت از این که یک اقتصاد رقابتی به همین نتایج می‌رسد، چنانچه به همین میزان پیش بینی در آن باشد، نادیده انگاشتن این حقیقت است که طبیعت ذاتی آن دست نیافتن به همین میزان از پیش‌بینی است". (۱۵)

امتیاز دوم هماهنگی از پیش برنامه‌ریزی شده در دیدگاه داب، در پیوند با تلاش‌های خارجی در تولید و مصرف آشکار می‌گردد. از آنجا که تصمیمات درهم تنیده قبل از اجرا درآمدن، هماهنگ می‌گردند. به حساب آوردن آثار اجتماعی گسترده‌تر تولید که از محاسبات تعادلی واحدهای تصمیم‌گیر جدا از هم فراتر می‌رود، امکان پذیر خواهد بود. این آثار اجتماعی نه تنها شامل این تاثیر می‌گردد که توسعه یک صنعت یا بخش، امکانات توسعه دیگر بخش‌ها را به همراه دارد، بلکه از آثار خارجی توسعه زیربنایی صنایع نوپا نیز برخوردار است. داب همچنین سنووال برنامه‌ریزی در ارتباط با مصرف را مطرح می‌کند تا در میان دیگر مسائل، موضوعات کالاهای عمومی و خروجی‌های مصرفی را نیز مورد بررسی قرار دهد.

سوماً، تنها از طریق برنامه‌ریزی است که چیزهایی که در یک زمینه ایستا به عنوان "داده‌ها" مطرح شده، می‌توانند در یک چهارچوب پویا به "متغیرها" بدل گردند. در میان تصمیماتی که داب در این مقوله گنجانده، تصمیمات در باره نرخ سرمایه‌گذاری، توزیع سرمایه‌گذاری بین صنایع کالاهای سرمایه‌ای "مصرفی" انتخاب تکنیک‌ها، توزیع محلی سرمایه‌گذاری، نرخ‌های مربوطه رشد حمل و نقل به سوخت و نیروی برق، و کشاورزی در رابطه با صنعت، نرخ ارائه محصولات جدید و مشخصات آن‌ها، و



میزان استاندارد کردن یا تنوع در تولید بود که اقتصاد در هر مرحله تکامل خود احساس می‌کند که از عهده‌شان برمی‌آید. (۱۶) به طور خلاصه، تحلیل نقائص ضروری دانش که با فرآیند بازار همراه است، زیربنای دعوی داب برای برنامه‌ریزی تولید و مصرف می‌باشد. داب در بررسی ۱۹۵۳ خود از بحث محاسبه می‌نویسد:

«کارکرد اصلی برنامه‌ریزی به عنوان یک مکانیسم اقتصادی آن است که وسیله‌ای برای جایگزینی هماهنگی پیشین عناصر تشکیل‌دهنده در یک طرح توسعه، یعنی قبل از آن که تصمیمات در عمل و اقدامات عملی تجسم یابند، به جای هماهنگی پسین است که سیستم قیمت‌گذاری غیرمتمرکز طراحی فراهم می‌کند. این کار از طریق تأثیر "تجدید نظر" حرکات قیمت که نتیجه نهایی و عموماً با تاخیر تصمیمات قبلی، که در تغییرات درون‌داد یا برون‌داد موثر هستند، انجام می‌شود». (۱۷)

### دیدگاه نئواطریشی‌ها:

در اینجا عدم توافق یا حداقل اختلاف در تأکید بین نئواطریشی‌های مدرن در باره میزانی که میزس و هایک، خودشان مسئول این واقعیت بودند که مخالفین سوسیالیست‌شان از بحث محاسبه اقتصادی، چالش آن‌ها را در چهارچوب نئوکلاسیک تفسیر نموده، وجود دارد. لایو شارح اصلی تفسیر تجدیدنظرانه از بحث، استدلال می‌کند که جنبه‌های آموزشی و کشفی مکانیسم بازار، یعنی عیار تحلیل‌های نئواطریشی مدرن و جنبه‌هایی که بیش از همه، موضع اطریشی را از نئوکلاسیک متمایز می‌سازد، در آثار اولیه میزس و هایک موجود بودند.

از دیگر سو، کیرزئر معتقد است که موضع بنیانی اطریشی از طریق بحث محاسبه اقتصادی تکامل یافت و تنها در آثار بعدی میزس و هایک در دهه ۱۹۴۰ و به یک تحلیل کامل و منسجم تبدیل شد. در واقع کیرزئر استدلال می‌کند که نه میزس و نه هایک در دهه ۱۹۳۰ نمی‌دانستند که چه میزان وسیعی مفاهیم اطریشی با مفاهیم مکتب نئوکلاسیک متفاوتند. او از نوشته میزس در سال ۱۹۲۳ نقل می‌کند که: «مکاتب اطریشی و انگلوآمریکایی و مکتب لوزان... تنها در شیوه بیان یک ایده اساسی تفاوت دارند و ... بیش‌تر از جهت ترمینولوژی و ویژگی‌های بازار تقسیم می‌شوند تا به وسیله آموزش‌های‌شان». (۱۷) با این وجود در حالی که ممکن است در مورد میزانی